

روشنفکران و قیام‌ها: مورد جلیقه‌زرها ورشکستگی روشنفکران فرانسه؟

گابریل راکهیل . ترجمه: صالح نجفی

شرق ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۸

یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های اجتماعی توده‌گیر در تاریخ معاصر سرتاسر فرانسه را در بر گرفته و مرزهای آن را درنوردیده. این جنبش هم مثل همه جنبش‌های توده‌ای پویاست و صور مختلفی دارد. با وجود تعدد بازیگران و دستورکارهای مبارزه، هسته اصلی این جنبش تأکید بر ورشکستگی فاحش نظم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کنونی است. با تشدید حملات جرگه سگ‌های نگهبان سرمایه‌داری معاصر به توده‌ها، و ناتوانی احزاب و اتحادیه‌های سنتی در سازماندهی موفق توده‌ها علیه آن، مردم راه دیگری نمی‌یابند مگر اینکه خودشان دست به سازماندهی بزنند و از تمام توان خود برای تغییر نظام موجود استفاده کنند.

این شکل امروزی پیکار طبقاتی است. اگر درهم و برهم است، اگر طیف ایدئولوژیکی گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که صرفاً چپ نیست، این قضیه تا حدود زیادی محصول تلاش‌هایی است که تا به امروز در راه سازماندهی و آموزش صورت گرفته (یا نگرفته). بنابراین جلیقه زرد نماد وحدت‌بخش مناسبی است برای این جنبش چندوجهی. از آنجاکه هر راننده‌ای در فرانسه باید یکی از این جلیقه‌ها داشته باشد تا هنگام خراب‌شدن ماشین یا در مواقع اضطراری از آن استفاده کند، استثمارشدگان نظام فعلی تصمیم گرفتند آن را تغییر کاربری دهند تا وقتی علیه بحران جاری زندگی تحت سلطه سرمایه‌داری به خیابان می‌ریزند «کارگربودن» خود را به معرض دید آورند.

با اینکه فرانسه به روشنفکران چپ‌گرایش شهره است، برخی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان چپ - از جمله مشعل‌داران خودخوانده «روح ۶۸» - با قاطعیت علیه این جنبش موضع گرفتند یا بیرون گود ایستادند و هشدار دادند. قطع ارتباط بخش‌های مهمی از روشنفکران حرفه‌ای با یکی از قوی‌ترین جنبش‌های اجتماعی سال‌های اخیر سؤالاتی جدی پیش می‌کشد درباره سیاست حاکم بر زندگی روشنفکران و، به طور اعم، رابطه بین اهل قلم و قیام‌ها. این مقاله سراغ واکنش روشنفکران - فرانسوی و غیرفرانسوی - به جنبش جلیقه‌زرها می‌رود و می‌کوشد به معضل عام‌تر نقش روشنفکران در حفظ یا تغییر نظم اجتماعی - اقتصادی حاضر بپردازد.

روشنفکران آلت دست، روشنفکران مداخله‌گر

سیاست نه حوزه‌ای بیرون از زندگی روشنفکر حرفه‌ای است و نه فعالیتی است که او بتواند، براساس الگوی معمول لیبرالی تعهد سیاسی، هر وقت دلش خواست درگیرش شود. برعکس، یک دانشگاهی حرفه‌ای کسی است که نفس وجود و جایگاه اجتماعی-اقتصادی‌اش بخشی از یک نظام سیاسی است، و او خواه‌ناخواه افزاری در دست قدرت است. نقش اجتماعی-اقتصادی روشنفکر که وظیفه‌اش بازتولید اجتماعی مناسبات تولید است، تأمین دانش فنی و جهان‌بینی‌های لازم برای نوسازی نیروی کار و تقسیم کار است. به همین دلیل است که نقطه شروع هر بحثی درباره سیاست حاکم بر زندگی روشنفکران باید تشخیص این نکته باشد که کارشناسان حرفه‌ای روشنفکران آلت دست‌اند؛ آنها با موفقیت خود را تابع قواعد ایدئولوژیکی لازم برای اشغال جایگاهی اقتصادی و سیاسی در جامعه ساخته‌اند.

جای تعجب نیست که وقتی پای خیزش‌های بزرگی به میان می‌آید که با نظم اجتماعی-اقتصادی مسلط درمی‌افتند اکثر متفکران حرفه‌ای یا به بهانه استقلال علمی از حوزه ظاهراً خودآیین سیاست آنها را نادیده می‌گیرند، یا شکوه سر می‌دهند که این ره به ترکستان است و محکوم به شکست. این متفکران کاری نمی‌کنند جز انجام وظیفه درون نظامی که ایشان را تولید کرده است. اینان با استفاده از تریبون‌هایی که در اختیار دارند، بر افکار عمومی نظارت می‌کنند و هم‌زمان پایگاه اجتماعی-اقتصادی ارتقایافته خود را در مقام صاحبان نفوذ و قدرت در تکنوکراسی نخبگان تضمین می‌کنند.

البته هستند خائنانی که به طبقه‌شان پشت می‌کنند و از نقش اجتماعی و تریبون‌های عمومی‌شان بهره می‌گیرند تا با نظام موجود که در حال حاضر با سیطره سرمایه‌داری الیگارشیکی تعریف می‌شود مبارزه کنند. برخلاف روشنفکران آلت دست که بلندگوی نیرومند و خودخواسته منویات طبقه حاکمانند - و برخی‌شان ماشین‌های گفتاری غبارآلودی تولید کرده‌اند که ظاهر رادیکال مبهم‌شان کارکرد اجتماعی واقعی آنها را می‌پوشاند - این روشنفکران مداخله‌گر درصددند از جنبش‌های اجتماعی و روشنفکران ارگانیک آنها درس‌هایی بیاموزند تا از جایگاه‌های قدرت نسبی خود بهره گیرند و مستقیماً به پیکارهای ضدسرمایه‌داری کمک کنند. آنها ناظم‌های عرصه تفکر نیستند که پول بگیرند تا افکار وحشی کسانی را رام کنند که به «قوانین آهنین تاریخ» بی‌اعتنایند، بلکه خطر می‌کنند و مستقیماً به کار شاق و ظریف تکوین تاریخ می‌پردازند.

آلت دست کردن روشنفکران

با توجه به شهرت سیاسی و سرمایه نمادین روشنفکران در فرانسه عجیب نیست که رژیم امانوئل مکرون از همان ابتدای کار کوشید مشروعیت سیاسی و اعتبار روشنفکری خود را با ایجاد یک نمایش رسانه‌ای بالا ببرد که ریشه در تحصیل دانشگاهی او در فلسفه داشت. بازار مکاره‌ای به راه افتاد که مکرون را «رئیس‌جمهور فیلسوف» می‌خواند، یک عالم مقاله و مصاحبه منتشر شد و همه

جا پر شد از حرف‌های مفتی که ارتباط او را با متفکرانی نشان می‌داد همچون پل ریکور، که او را همکار پروژه‌هایش کرده، و اتی‌ین بالیبار، که استاد او بوده و - به گفته مکرون - راهنمای رساله فوق‌لیسانسش. این تئاتر پرجنب‌وجوش برای به‌صحنه‌آوردن سرمایه نمادین اهل قلم و فروش قابلیت‌های فکری بانکدار جوانی که به سیاست گرویده تا به امروز یکریز ادامه داشته و آخرین واگویه‌های آن را می‌توان در دیدار هشت‌ساعته مکرون با ۶۴ روشنفکر دید؛ دیداری که به صورت زنده از تلویزیون پخش شد و بخشی از کارزار اوست علیه جنبش‌های اجتماعی از پایین و امید او به حل مشکلات از طرف حکومت. یکی از جالب‌ترین رویدادها نطق آتشین «فیلسوف جدید» پاسکال بروکنر بود که در حضور رئیس‌جمهور درباره لزوم ممنوع‌کردن اعتراض‌ها و سرکوب «کودتای آنارشیستی-فاشیستی» جلیقه‌زرها داد سخن داد، کودتایی که به نظر ایشان در نوعی «نفرت از نمایندگی سیاسی و دموکراسی و نخبگان و بازار و موفقیت، و نهایتاً نفرت از خود فرانسه» ریشه دارد.

خوشبختانه، بودند روشنفکرانی که حاضر نشدند به این صراحت آلت دست شوند و با ذوق‌وشوق به این نمایش پرزرق‌وبرق مشروعیت‌بخشی به دولت بپیوندند. از هرچه بگذریم، اگر تبار فلسفی مشترکی بین رئیس‌جمهور فرانسه و متفکری مانند ریکور باشد همان زیرکی اوست در استفاده از رسم و رسوم لیبرال به عنوان پوششی برای سرکوب‌گرترین شکل‌های خشونت دولتی. ریکور، فیلسوف اصلاح‌طلب و رئیس اهل تساهل و تسامح دانشگاه نانتر پاریس، در ماجرای قیام‌های ۶۸ شهره شد به چراغ سبز نشان‌دادن به پلیس در سرکوب دانشجویان با باتوم و گاز اشک‌آور (و بعد هم ریاکارانه با توسل به قواعد لیبرالی مأمور و معذوربودن از بار مسئولیت شانه خالی کرد). مکرون درست مثل ریکور تمام نیروهای دستگاه سرکوب دولتی را برای درهم‌شکستن تجمع سیاسی خودآیین مردم - از پروژه «زاد» گرفته تا جلیقه‌زرها - به کار گرفت و در عین حال پشت نقاب «حکومت قانون» هر چه از دستش برمی‌آمد برای مشروعیت‌بخشی به خشونت وحشیانه دولتش کرد. زمانی که مکرون ادعا کرد در کار ریکور «مسیر دیگر مه ۶۸» را کشف کرده احتمالاً منظورش همین بود: ترکیب دروغ‌گویی لیبرالی با سرکوب اقتدارگرایانه.

روشنفکران و قیام‌ها

بسیاری از متفکران برجسته جناح چپ مخالفت کامل خود را با رژیم مکرون ابراز کرده‌اند. ولی برخی‌شان تمایل چندانی به مشارکت در آن جنبش‌های اجتماعی نداشته‌اند که مستقیماً سر ستیز با دولت او دارند، یا حتی حمایت علنی از این جنبش‌ها از طریق تشویق یا تشجیع آنها در مطبوعات. مورد جلیقه‌زرها به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد چون سلسله‌ای از عملیات‌های رایج را پیش چشم آورده است که در اکثر موارد ساختار نحوه رابطه عام کارشناسان حرفه‌ای را با شورش‌ها شکل می‌دهد. پرداختن به جزئیات این عملیات‌ها و بررسی اصول

موضوع و گونه‌های آرمانی آنها به ما کمک می‌کند الگوی کلی‌تری ترسیم کنیم از چندوچون واکنش معمول روشنفکران به قیام‌ها.

نخست، فرد صاحب‌نظر خود را در موقعیتی بیرون از گود در مقام یک ناظر فاضل و خونسرد قرار می‌دهد نه یک مشارکت‌کننده در جنبش و ترجیحا از سیاست به صیغه سوم شخص سخن می‌گوید («آنها فلان کار را کردند») نه اول شخص («من، یا ما، فلان کار را کردیم»). این بیرون از گود ایستادن - موضعی که هرچند ممکن است خود را «بی‌طرف» جلوه دهد در حقیقت کاملا تعصب‌آمیز و حزبی است - به این گروه از صاحب‌نظران امکان می‌دهد درباره جنبش قضاوت کنند بدون تلاش برای شناخت آن از درون یا مشارکت مستقیم در تحرکات و تحولات آن. عملیات دوم معمولا دست در دست عملیات اول دارد و به ارزیابی جنبش بر اساس نظام از پیش موجود ایده‌های آنها می‌پردازد، انگار جنبش پدیده‌ای منحصر به فرد است. ساده‌ترین و سراسر است‌ترین شکل سؤال آنها از این قرار است: «آیا این قیام با ایده‌های من جور در می‌آید یا نه؟»

عملیات سوم در پیوند است با دو عملیات قبلی: قضاوت قاطع درباره «موافقت» یا «مخالفت» با جنبش چون با عقاید و افکار بی‌انعطاف فرد جور در می‌آید یا نمی‌آید. در مورد آنها که در نهایت به مخالفت با یک جنبش می‌رسند، که موضع غالب است، عملیات چهارم عبارتست از تحقیر تفقد‌آمیز جماعت ادب‌شناسی که به علت جهل چنین جنبش گمراهی به راه انداخته‌اند. و در نهایت، عملیات آخر پیش‌بینی شکست شورش به علت جورنبودن با ایده‌های فرد صاحب‌نظر است (گرچه روشنفکر مذکور همچنان امید خود را ابراز می‌کند به اینکه مردم عامی روزی به خطاهای خود پی ببرند و پشت رهبری فکری او صف بکشند).

این عملیات‌ها می‌توانند مستقل از هم باشند و صورت‌بندی دقیق‌شان بسته به هر مورد فرق می‌کند. ولی اگر همه این پنج‌تا با هم جمع شود، روشنفکر به خود می‌گوید: «وقتی از بیرون به جنبش می‌نگرم، با ایده‌های من جور در نمی‌آید، و بنابراین با آن مخالفم و بانیان آن را جاهل می‌دانم. مطمئنم شکست می‌خورد». وقتی موضع روشنفکر را در قالب این فرمول خلاصه می‌کنیم درمی‌یابیم موضع فلسفی اصلی که این عملیات‌ها را به وجود می‌آورد ایده‌آلیسم است و مشارکت مادی چنین گفتاری در «جنبش» کاملا سلبی است. خلاصه، نقش ناظم‌های عرصه تفکر نظارت دقیق بر رفتار عوام‌الناس و تنبیه هر کسی است که با تلاش در راه تغییر تاریخ، راهی به جز راه‌های تحت نظارت آنها، پایش را از گلیم‌اش درازتر کند.

ورشکستگی روشنفکران در فرانسه و جهان

این قبیل واکنش‌ها از روشنفکران آلت دست که بر دانشگاه سلطه دارند مایه تعجب نیست، اما وقتی چپ‌گرایان راسخ همین عملیات‌های اصلی را تکرار می‌کنند، ولو ظاهرا با اهدافی متضاد، بسیار مسأله‌ساز است. بگذارید سراغ چند مثال ملموس برویم تا با بررسی واکنش برخی نحله‌های روشنفکران چپ‌گرا

به جلیقه‌زردها نشان دهیم چطور این عملیات‌های نمونه قالب بسیار مشخصی به خود می‌گیرند. آلن بدیو، یکی از مشهورترین روشنفکران عمومی در فرانسه، به طرز معناداری ماه‌ها در مورد این جنبش ساکت ماند، سکوتی که سرشار از ناگفته‌ها درباره موضع او بود. دهم مارس امسال بالاخره او دست به قلم شد و در مقاله‌ای توضیح داد که وقتی این جنبش شروع شده هیچ چیز سیاسی مترقی یا ابداعی در آن نیافته. برعکس، او شرح می‌دهد که جلیقه‌زردها محافظه‌کار و ارتجاعی‌اند چون از بورژوازی می‌خواهند قدرت خریدشان را افزایش دهد یا در همان حد قبلی نگه دارد. این خواست به لحاظ اقتصادی محال است، لاقبل بنا به اظهارنظرهای از موضع قدرت او در این موضوع که از قضا کاملاً با موضع طبقه حاکم انطباق کامل دارد (بوریس کاگاریلتسکی در مقاله‌ای در سایت کانترپانچ به خوبی این ارزیابی را نقد و رد می‌کند). وانگهی، جلیقه‌زردها فاقد ایده، بینش راهبردی و قابلیت‌های سازماندهی‌اند و در باتلاق فردگرایی، هراس‌خترآفرین از نخبگان و روشنفکران و نظریه‌های نخنمای توطئه دست و پا می‌زنند. او در ادامه مدعی است این جنبش صرفاً تازه‌ترین تجسم سازوکار دفاعی جاهلانه توده‌هاست که به جای تحمل و مهار تکانه خشمشان آن را به «عمل می‌آورند». «به زعم بدیو، همه قیام‌های بزرگ یک دهه گذشته - از قیام موسوم به بهار عرب تا اشغال وال‌استریت و شب‌خیزان - شکست فلاکت‌باری خورده‌اند. چیزی که نداریم ایده جدید کمونیسم است، همان چیزی که او در چنته دارد. او به اقلیت کوچکی در میان جلیقه‌زردها اشاره می‌کند که شاید علاقمند به یادگیری بیشتر این ایده و راه‌اندازی «مکاتب سیاسی سرخی» برای تربیت این جماعت متمرّد باشند.

عجیب نیست که اسلاوی ژیزک استدلال مارکسیستی بسته‌بندی‌شده مشابهی دارد که پر است از همین تقابل ضدپوپولیستی و متفرعانه میان جهالت مردم و صحت ایده‌های او. به گفته او، «معترضان به واقع نمی‌دانند چه می‌خواهند». البته اصلاً معلوم نیست خود او از کجا این نکته را می‌داند، یا حتی چرا فرض او نیز به سبک بدیو این است که «مردم» دخیل در تظاهرات‌ها کمابیش «سوژگی» واحدی دارند که او بدان دسترسی دارد و می‌تواند از بیرون توضیحش دهد. با اینکه می‌شود هر دو آنها را به خاطر تأکید بر اهمیت توجه جنبش به کلیت نظام سرمایه‌داری ستود، نظامی که در نهایت منشأ همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است، خصلت رادیکال گفتار این کشیشان اعظم مارکسیسم متافیزیکی مبتنی بر تقابل ساده‌انگارانه میان پیکارهای آشوبناک از پایین و ایده بکر و منزّه یک جامعه در راه است. نیازی نیست برای کشف فردگرایی زنده روشنفکران رقیب که ایده‌های پرنده‌شان را به عنوان داروی دردهای اجتماعی تبلیغ می‌کنند راه دوری برویم.

ولی همان‌طور که پی‌یر ژوزف پرودون گفته، «انقلاب اجتماعی به دستور یک استاد و نظریه حاضرآماده‌اش اتفاق نمی‌افتد». برعکس، از خلال نبردهایی پیچیده و غالباً آشفته میان کثیری از عاملیت‌های رقیب ظهور می‌کند و از طریق

مراحل گذاری بسط می‌یابد که امکان تحکیم قدرت را فراهم می‌آورد، نه اینکه با جادو و جنبل ما را از یک نظم اجتماعی- اقتصادی به نظمی دیگر منتقل کند. در این مورد نقد کاگاریتسکی از بحث ژیزک درباره جلیقه‌زردها در «راشا تودی» کاملاً بجاست: «این تز که باید کل نظام را یکباره براندازیم خیلی رادیکال به نظر می‌رسد ولی فاقد جوهر سیاسی است. هر تغییری در نظام تشکیل شده از ده‌ها و شاید صدها گام و اقدام ملموس که نمی‌توان به‌سادگی در یک زمان و به یکباره محقق‌شان کرد. از این گذشته، تقریباً همه تغییرات جدی مستلزم مراحل گوناگون است. گذار از یک مرحله به مرحله بعد در یک شرایط انقلابی می‌تواند در بازه زمانی بسیار کوتاهی اتفاق بیفتد ولی بدون برداشتن گام اول نمی‌توان گام بعدی را برداشت.»

با آنکه ژاک رانسیر تمایل نداشته علناً خود را در موضع بدیو و ژیزک قرار دهد، او نیز در یادداشتی درباره جلیقه‌زردها با لحنی سرد ادعا کرد «آنها که سر به شورش بر می‌دارند دلایل‌شان برای شورش کردن بیشتر از دلایل‌شان برای شورش نکردن نیست - و چه بسا کمتر هم هست. «بدین ترتیب «شورشیان» به منزله توده‌ای بی‌نام و نشان و بی‌فکر نشان داده می‌شوند که یکباره بی‌هیچ دلیل مشهودی سروکله‌شان در یک واقعه توضیح‌ناپذیر پیدا می‌شود که مستقل از هرگونه رابطه مشخصی با نیروهای مادی یا فلسفه سیاسی و عاملیت مشارکت‌کنندگان ظهور می‌کند. او اشاره نمی‌کند که مثلاً در فرانسه مجموعه‌ای از قیام‌ها در جریان بوده، از جمله جنبش شب‌خیزان در سال 2016، و تحرکات وسیعی همچون اشغال دانشگاه‌ها به دست دانشجویان، اعتراضات و اعتصابات کارگران در سال ۲۰۱۸. همان‌طور که بسیاری از تحلیلگران و خود معترضان گفته‌اند، این مجموعه شورش‌ها دلایل کاملاً واضحی دارد، اول از همه لبریز شدن صبر مردم از اوضاع اقتصادی و از جمله دلایل دیگر، ناکامی مدام چارچوب‌های سنتی نمایندگی سیاسی مثل احزاب و اتحادیه‌های حرفه‌ای. البته مورد مه ۶۸ نیز نشان می‌دهد روشنفکران بورژوا خیال می‌کنند غالباً قیام‌ها از ناکجا سر می‌رسند، آن‌هم درست به این دلیل که ایشان درگیر پیکارهای پیگیر و روزانه‌ای نمی‌شوند که به قیام‌ها می‌انجامند. مصاحبه رانسیر که در 11 ژانویه ۲۰۱۹ منتشر شد در این باره کاملاً گویاست: او می‌خواهد رابطه بین فقیر و غنی را به عنوان رابطه‌ای نمادین و نه رابطه‌ای مادی بازتعریف کند، و در ادامه، به جای تکیه بر یک تحلیل سراسری طبقاتی درباره استثمارشدگان، فقرا را در آش درهم‌جوش مقوله ستم‌دیدگان می‌ریزد که انسجام درونی‌اش صرفاً نمادین است: «برای من سیاست عملاً عبارت است از نبرد و تقابل فقیر و غنی. اساساً، فقیر و غنی با مقولات مشخص جامعه‌شناختی یا گروه‌های مشخص اجتماعی جور در نمی‌آیند؛ راستش فقیر و غنی در ساختار نمادین این تقابل عمل می‌کنند. جنبش‌هایی مثل اشغال وال‌استریت نتیجه پیوند چندین گروه، چندین هویت و چندین شکل از سوژه‌شدن‌اند. به این اعتبار جایگاه ستم‌دیدگان ناهمگن است، متکثر است.»

از این گذشته، با توجه به تاکتیک‌های خلاقانه جلیقه‌زردها کمترین چیزی که می‌توان گفت این است که مایه نومی‌دی است این روشنفکران حرفه‌ای افکار از پیش جاافتاده‌شان را ترجیح داده‌اند به آموختن از واقعیت‌های مادی جنبش و روشنفکران ارگانیک آن [یعنی روشنفکرانی که جزو پیکره جامعه مدنی‌اند و می‌توانند در مبارزه برای تغییر اجتماعی و علیه نظام سلطه و فرهنگ آن مشارکت جویند]. رانسیر نیز مثل بدیو جنبش جلیقه‌زردها را چیزی فراتر از جنبش‌های سال‌های اخیر (تسخیر میدان‌ها و اشغال مکان‌های عمومی) نمی‌داند و روایتی از تمام کنش‌های خلاق‌ی که جلیقه‌زردها برای غلبه بر بعضی از محدودیت‌های اشغال میادین عمومی ابداع کرده‌اند به دست نمی‌دهد: اعتراض‌های برنامه‌ریزی‌شده هفتگی، تظاهرات‌های «خودرو» [یا وحشی - savage]، ترکیب راهپیمایی‌های بدون مجوز با اقدام‌های مستقیم عملی، راه‌بندان‌های برق‌آسا، تخریب یا تصرف هدفمند اموال دولتی (به‌خصوص غرفه‌های عوارضی بزرگراه‌ها و ردیاب‌ها)، اعتصابات فعال و نظایر آن. فعالان محلی در پیکارهای اجتماعی جاری شرکت می‌کنند و تاکتیک‌های جدیدی ابداع می‌کنند، حال آنکه متفکران حرفه‌ای که از دور به آنها می‌نگرند اغلب آنها را در قالب مفاهیم حاضرآماده و ثابت‌شان می‌ریزند.

رانسیر در مصاحبه‌ای با رادیو فرهنگ فرانسه (۱۲ دسامبر ۲۰۱۸) مجال فراخ‌تری برای درس‌گرفتن از جنبش جلیقه‌زردها فراهم ساخت و از قدرت آن برای زیرسؤال‌بردن روال موجود تقسیم نقش‌های اجتماعی و تعریف بازیگران میدان سیاست گفت. اما در مقاله‌ای که در هشتم ژانویه نوشت با لحنی آمرانه ادعا کرد «شورش‌ها همواره در میانه راه به خنسی می‌خورند». این اظهارنظرها از ملال «مابعد سوسیالیستی» و ضدکمونیستی دموکرات‌های رادیکال حکایت دارد. این به خنسی‌خوردن از نظر رانسیر ظاهراً نتیجه ناگزیر وضعیتی است که او فقدان هر هدف روشنی می‌خواند: «هر بار می‌گویند، «به راهمان ادامه می‌دهیم. تا پایان». ولی این پایان راه را با هیچ هدف مشخصی نمی‌توان تعیین کرد، خصوصاً که دولت‌های مثلاً کمونیستی امیدهای انقلابی را در خون و لجن غرق کردند. «رانسیر با آنکه از ناکارشدن نقش‌ها و پیشه‌های اجتماعی به لطف جنبش جلیقه‌زردها ستایش می‌کند از قرار معلوم فکر می‌کند - یا، نه، اصلاً می‌داند - خلاق هیچ راهی برای پیشروی ندارند.

بدین لحاظ، به نظر می‌رسد او با «بدبینی روش‌شناختی» بالیبار همداستان است، با این فرضیه کارایند که اکثر جنبش‌های اجتماعی محکوم به شکست‌اند. البته این نوع موضع‌گیری‌ها و پیش‌بینی‌های کسانی که خود را از جنبش‌ها کنار می‌کشند و بیرون‌گود به نظاره می‌ایستند با دو دستی چسبیدن به منطق پیشگویی‌های کامبخش (پیشگویی‌هایی که به صرف تبعات ناشی از برزبان‌آمدن حتماً به وقوع خواهند پیوست) کاری جز دامن‌زدن به همان شکستی که از آن می‌گویند نمی‌کنند: اگر کسی شکست را پیش‌بینی کند و کار ملموسی برای مبارزه و جلوگیری از وقوع آن نکند (و چه بسا عملاً در وقوع آن مشارکت ورزد)،

راستش محتمل‌تر آن است که چنین «شکستی» روی خواهد داد. و اگر این اتفاق بیفتد، روشنفکران ما می‌توانند امیال نظری خود را ارضا کنند و «برحق‌بودن» پیشگویی‌شان را در سوابق حرفه‌ای خود ضبط کنند و در همان حال هرگز شهرت خود را در میدان مبارزه واقعی به خطر نیندازند. با یادآوری شعار نیرومند برتولت برشت، صلاح آن است که فعالیت‌گرایی روش‌شناختی را جایگزین این بدبینی روش‌شناختی کنیم: «هر کسی مبارزه کند ممکن است ببازد. هر کس مبارزه نکند از قبل باخته است».

مداخله بالیباز در مباحثات مربوط به جلیقه‌زردها، همانند مداخله برونو لاتور، این معضل را هم دارد که عمدتاً در محدوده دستور کاری اصلاح‌طلبانه می‌ماند، دستور کاری استوار بر بعضی از مختصه‌های ایدئولوژیکی غالب طبقه حاکم. در مورد لاتور که به وضوح به جناح چپ تعلق ندارد باید گفت اظهارنظرهای حق‌بجانبانه‌اش در این باره که - به جز خودش - «هیچ‌کس نمی‌داند» یا درباره آنچه نخبگان جامعه برای توده‌های بی‌شعور توضیح نداده‌اند (یعنی این حقیقت که بین مسائل محیط زیست و مسائل اقتصادی پیوندی هست که در مبارزه جلیقه‌زردها برملا شده است)، با یک ضرب ایدئولوژیکی، کل سنت‌های نظریه و عمل ضد سرمایه‌داری را یکجا به زباله‌دان تاریخ می‌فرستد. او با اعترافی شرم‌آور به جهل تاریخی، شتابزده، اعلام می‌کند هنوز هیچ‌کس نمی‌داند چگونه باید با تنش میان «توسعه» اقتصادی و تخریب محیط زیست برخورد کرد، انگار که این در نظام کشورداری لیبرالی و تکنوکراسی نخبگان آن مسأله‌ای تازه است و نه یکی از ویژگی‌های اساسی و مقوم سیطره سرمایه‌داری که قرن‌هاست سنت‌های گوناگون آن را تشخیص داده و با آن پیکار کرده‌اند، سنت‌های بومی‌گرا و مارکسیستی و آنارشویستی و انقلابی.

تحلیل بالیباز به مراتب باریک‌بینانه‌تر و موثق‌تر است. البته او مقاله‌ای نوشته است و در آن «رادیکال‌شدن» را خطری برای جنبش می‌خواند و به صراحت و بی‌قیدوشرط با «خشونت شورشیان» مخالفت می‌نماید بی‌آنکه با نگاهی انتقادی نشان دهد چگونه دموکراسی سرکوب دولت به تخریب اموال عمومی دامن زده است تا بتواند بر آن انگ «خشونت» زند و از آن هم برای بی‌اعتبار کردن جنبش بهره‌برداری کند هم برای تشدید سرکوب خشونت‌بار دولتی آن. «خشونتی» که در نمایش رسانه‌ها در اطراف جلیقه‌زردها تصویر می‌شود، خشونتی متشکل از وقفه‌های بی‌اندازه ادواری در وضع موجود (که گهگاه به تخریب محدود اموال عمومی و مجروح‌شدن جزئی ماموران پلیس ختم می‌شود) نه خشونت ساختاری دائمی وضع موجود است، نه خشونت قساوت‌آمیز دولتی است که برای توقیف و سرکوب هر کسی که خواستار تغییر دولت باشد به میدان می‌آید. با این حال، بالیباز به صراحت استفهام انکاری مهم برشت را «بی‌معنی» می‌خواند، سؤالی که نسبت میان «خشونت» ادواری و خشونت ساختاری استثمار را به بهترین وجه نشان می‌دهد: «آخر زدن يك بانك كجا و بانك زدن كجا؟» و آخر سر، پیشنهاد او در پایان مقاله این است که شهرداری‌ها و

فرمانداری‌ها «درهای خود را به روی سازماندهی محلی جنبش باز کنند» و بار دیگر در مقام نمایندگان وفادار آن اعلام کنند که «حاضرند مطالبات یا پیشنهادهای جنبش را به سران دولت منتقل کنند.»

روشنفکران مداخله‌گر

روشنفکران حرفه‌ای، با توجه به نقش سیاسی مهم‌شان در تحکیم روایت‌های رسانه‌ها و ترسیم مختصات مباحثات سیاسی، می‌توانند نیروی اجتماعی خود را به هزاران شیوه در جهت تقویت جنبش‌های اجتماعی رادیکال و برقراری ارتباط با روشنفکران ارگانیک و کمک به رشد آن جنبش‌ها به شیوه‌هایی خلاق بسیج کنند. با مددگرفتن از فعالیتی نظری که وارد گود مبارزه جلیقه‌زرها می‌شود اما با حواس جمع در مورد معضله کلی‌تر نسبت متفکران حرفه‌ای با قیام‌های اجتماعی، می‌توانیم دنباله‌ای از عملیات‌ها را شناسایی کنیم که ویژگی بارز فعالیت روشنفکران مداخله‌گرند.

این گروه از روشنفکران، پیش و بیش از هر چیز، تصدیق می‌کنند که شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی پدیده‌هایی پیچیده‌اند با کثیری از دستورکارها، رویه‌های عملی و هدف‌های مختلف. روشنفکران مداخله‌گر به جای قانع‌شدن به سیاست تماشاگر بودن و تماشای جریان رویدادهای سیاسی و توصیف آنها به صیغه سوم شخص و بدین ترتیب محدود کردن عاملیت خویش به ایستادن بیرون گود تاریخ، سیاست اول شخص را در پیش می‌گیرند و وارد گود تاریخ می‌شوند. نه لزوماً به این علت که با «دستور کار جنبش» در بست «موافق»‌اند و نه به این علت که باب هر انتقادی را بر جنبش می‌بندند؛ برعکس، بدین علت که تصدیق می‌کنند هر قیام و شورش از انبوه فعالیت‌های گوناگون تشکیل می‌شود با شمار زیادی فعالان که هر یک جنبش را به جهتی هل می‌دهد یا می‌کشد. این گروه از روشنفکران می‌خواهند به پیشبرد آنچه بارورترین روال‌های عمل می‌انگارند کمک واقعی کنند. پی‌یر داردو (فیلسوف 66 ساله فرانسوی و متخصص کانت و هگل) و کریستیان لاوال (جامعه‌شناس 65 ساله فرانسوی و متخصص لیبرالیسم و فلسفه اصالت سود جرمی بنتام) تنها یک نمونه از این دست روشنفکران‌اند. این دو در پایان مقاله‌ای که در 21 ژانویه منتشر کردند فراخوان مهمی برای مبارزه و عمل جمعی آوردند: «تسلیم و رضای سیاسی در این شرایط آب به آسیاب دشمن ریختن است و بنابراین گناهی نابخشودنی است. اضطراب موجود ایجاب می‌کند در جنبش کنونی پایه‌پای جلیقه‌زرها وارد میدان عمل شویم و آنها را چنانکه هستند و نه چنانکه دوست می‌داریم باشند بپذیریم؛ و با قاطعیت از هر آنچه در راستای خودسازماندهی و دموکراسی است پشتیبانی کنیم. تکرار می‌کنیم، کار هنوز تمام نشده است. حال حاضرمان تازه است، درهای آینده باز است و مهم کاری است که، همین جا و حالا، می‌کنیم.»

در ثانی، روشنفکران مداخله‌گر می‌کوشند از جنبش‌های رادیکال درس بگیرند و فنون جدید آنها را در مبارزه مطالعه کنند نه اینکه بالای منبر بروند و به دیده تحقیر

و با تفرعن به عوام بی‌شعور بنگرند. ایشان نیروی خلاق فعالیت‌های جمعی را تصدیق می‌کنند، یعنی توانایی جنبش‌ها را برای ایده‌ها و رویه‌های عملی که هیچ فردی به تنهایی نمی‌تواند آنها را تولید کند. دیوید گریبر و آنتونیو نگری، با آنکه یکی دلمشغول اصل سازماندهی افقی است و دیگری در چارچوب مفهوم انبوهه می‌اندیشد، هر دو در مقاله‌هایی - نگری چندین‌وچند مقاله - نوشته‌اند و در آنها کوشیده‌اند منطق ویژه این شورش‌ها را بیرون بکشند و آنچه را به نظرشان نویدبخش‌ترین روال‌های عمل است تشویق کنند. سازمان آموزش رادیکال (RED)، سازمانی سیاسی که من با آن همکاری می‌کنم، مقاله‌ای جمعی با عنوان «ده درس جلیقه‌زرها» را به نشر رساند که بدیع‌ترین فنون تغییر اجتماعی را که به لطف این جنبش به میدان آمد شناسایی می‌کند و به ویژگی‌هایی اشاره می‌کند که بالقوه می‌توانند جنبش کنونی را به قیامی انقلابی بر ضد سرمایه‌داری بدل سازند.

نظر به شدت و وسعت جنگ روانی علیه هرگونه قیامی و نیز قدرت عظیم دم‌دستگاه تبلیغات سیاسی، روشنفکران نقش مهمی می‌توانند ایفا کنند، هم در باطل کردن دروغ‌ودونگ ایدئولوژیکی درباره شورش‌های مردمی هم در ارائه روایت‌های ماتریالیستی دقیق در مورد آنچه واقعا در محل وقوع وقایع می‌گذرد. فردریک لوردون، با عطف توجه به فقط يك جنبه از این جنگ عاطفی و ذهنی، به نقش «خشونت» حمله کرده است، به‌عنوان افزاری ایدئولوژیکی هم برای لاپوشانی خشونت اجتماعی بی‌امان فقر ساختاری و فراگیر هم برای محکوم‌کردن شورش به جهت «خشونت» ادعایی فعالان آن که عاملیت و اهداف‌شان توسط رسانه‌ها با مقوله تشویش‌آفرین casseur مغشوش شده. (کاسور واژه فرانسوی به معنای آدم‌ویرانگر و خرابکار که در رسانه‌ها برای نامیدن تظاهرات‌کنندگان پرخاشجو باب شده است. در لغت یعنی «کسی که اشیاء را می‌شکند»: «متکسر»). من در فعالیت خودم با سازمان آموزش رادیکال، کوشیده‌ام به طور ملموس تکاپوی دوگانه نمایش خشونت را واسازی کنم، نمایشی که می‌کوشد خشونت چشمگیر سیطره سرمایه‌داری و سرکوب‌های دولتی را نامرئی سازد - یا، دست‌کم، موجه جلوه دهد - و همزمان از هر مقاومتی در برابر آن خشونت نمایشی خشونت‌بار بتراشد.

روشنفکران درعین‌حال می‌توانند از مهارت و دانش خود برای یاری‌رساندن به جنبش به شیوه‌های گوناگون بهره‌گیرند. برای مثال، سوفی ونیش از پژوهش‌پردازانه خود در باب انقلاب فرانسه استفاده کرده است تا زمینه‌های قیاس با شورش‌های جاری را روشن سازد و روایتی تازه از قیام‌ها از حیث رابطه‌شان با تاریخ عمیق سیاست انقلابی و آینده‌های بالقوه آن به دست دهد.

سر آخر، روشنفکران حرفه‌ای می‌توانند به رادیکال‌ساختن جنبش‌های اجتماعی مدد رسانند؛ می‌توانند انقلابی‌ترین عناصر آنها را شناسایی کنند، می‌توانند با روشنفکران ارگانیک آنها همکاری کنند، تاکتیک‌هایی پیشنهاد کنند، تله‌های ایدئولوژیکی و عملی را نشان دهند، در صورت‌های سالم نقدهای درونی

جنبش‌ها از عملکرد خود مشارکت کنند و به آنها راه‌هایی را نشان دهند که می‌تواند آنها را به قالب پیکارهای برابری‌طلبانه توده‌گیر و مبارزات انقلابی علیه سرمایه‌داری درآورد. و بی‌گمان این مهم در گرو مداخله مستقیم در جنبش‌ها با همه نیروهای پیچیده و غالباً مهارناپذیر آنهاست. از نظر روشنفکران مداخله‌گر، مسأله این نیست که آدم به مفهومی انتزاعی «برحق باشد»، آن هم با دودستی‌چسبیدن به معیارهای گفتاری و عملی آکادمی.

از نظر ایشان، ایده‌ها را باید به محك بس دشوارتر واقعیت مادی زد؛ باید در مقام جنگ‌آوران و هم‌زمان فرهنگی درگیر پیکاری مشترك شد؛ باید از اشتباه‌هایی که مبارزان در طول راه مرتکب می‌شوند درس گرفت و به جنبش‌ها كمك کرد تا به دستاوردهایی مهم و پیروزی‌های اساسی نزدیک‌تر شوند.

نتیجه‌گیری

روشنفکران در مقام آدم‌هایی حرفه‌ای که موظف به بازتولید مناسبات اجتماعی تولیدند نقش سیاسی و اقتصادی مهمی در گرداندن هرروزه چرخ جامعه دارند. لزومی ندارد خود را متعهد به يك آرمان سیاسی خاص کنند تا سیاسی باشند، چراکه نفس هستی و نقش اجتماعی‌شان پیشاپیش سیاسی است. بنابراین هر تعهد صریحی از جانب ایشان در خلال قیامی خاص باید از نو بر روال عادی و بهنجار فعالیت‌شان تامل کند. زیرا فقط در دوران قیام‌های عظیم نیست که باید در نقش سیاسی روشنفکر موشکافی کرد؛ این موشکافی در روال یکنواخت و روزانه آموزش هم ضرورت دارد.

از همین‌روست که متفکران مداخله‌گر را نباید با روشنفکران نمایش‌گرا اشتباه گرفت، روشنفکرانی که می‌کوشند از هر آب گل‌آلودی ماهی بگیرند و با حضور در صفوف قیام‌کنندگان بر سرمایه نمادین خود بیفزایند اما همین که نوبت به کار طاقت‌فرسای سازمان‌دهی روزانه می‌رسد یک‌دفعه غیب‌شان می‌زند. مداخله‌گران درك می‌کنند که سیاست امری روزمره بلکه پیش‌پاافتاده است و هرآنچه طی يك قیام روی می‌دهد عمدتاً از طریق مجاهدات قبلی مبارزان برای سازمان‌دهی ساختار می‌یابد. ایشان روشنفکران جنبش‌اند که از توان خود در پیکارهای هرروزه مایه می‌گذارند تا در راه تحقق آینده‌ای مبتنی بر برابری‌خواهی به تعلیم و تهییج و سازمان‌دهی فعالان مدد رسانند.

منبع: The Philosophical Salon

شرق ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۸